

روشنگری چیست؟

در پاسخ یک پرسش

در باره این دو متن

در شماره سپتامبر ۱۷۸۳ «ماهنامه برلین»^۱ در نوشته بی‌امضائی پیشنهاد شده بود که ازدواج مذهبی برافتد. روحانی پروتستان یوهان فریدریش تسولنر^۲ (۱۷۵۳ - ۱۸۰۴) که خود از هواخواهان روشنگری بود از این پیشنهاد برآشت و برای افشای تندروی‌هائی که به نام روشنگری صورت می‌گرفت در شماره دسامبر ۱۷۸۳ ماهنامه مطلبی نوشت و در آن این نکته را عنوان کرد: «روشنگری چیست؟ باید پیش از روشن کردن مردم، برای این پرسش که کمابیش به اندازه حقیقت چیست؟، اهمیت دارد پاسخی یافت؛ با اینهمه من تا کنون چنین پاسخی را در هیچ جا نیافته‌ام.» و به این ترتیب کانت به پاسخ گفتن به این پرسش برانگیخته شد و متنی را نوشت که ترجمه‌اش در اینجا می‌آید. این ترجمه بر اساس متن آلمانی و تازه‌ترین و، تا جایی که ما می‌دانیم، معتبرترین ترجمه فرانسوی آن صورت گرفته، اما در همه جا کوشیده‌ایم که به قدر توان به متن آلمانی نزدیک بمانیم. مترجم فرانسوی به ترجمه خود یادداشت‌هایی افزوده که برخی از آن‌ها را که سودمند یافتیم با ذکر مأخذ در حاشیه آوردیم. تاریخچه نگارش متن کانت نیز از این یادداشت‌ها گرفته شده. پانویس‌های دیگر از ماست. در ضمن، گاه برای روانتر شدن ترجمه ناگزیر از افزودن یکی دو کلمه به متن اصلی شدیم. این افزوده‌ها همگی در

1. Berlinische Monatsschrift
2. Johann Friedrich Zöllner

قلاب [] آمده. مشخصات متن‌های مرجع ما چنین است:

1- «Beantwortung der Frage: Was ist Aufklärung?» in: *Kants Werke*, Akademi - Textausgabe, Berlin, Walter de Gruyter, 1968, B. VIII.

2- «Réponse à la Question: Quiest - ce que les Lumières?», trad. de H. Wismann, in: E. Kant: *Oeuvres philosophiques*, Paris, Gallimard (Pléiade), T. II, 1984

میشل فوکو که استاد کلژ دُ فرانس (Collège de France) بود، در نخستین جلسهٔ درسی سال ۱۹۸۳ تفسیری از «روشنگری چیست؟» به دست داد و سپس متن آن را بازبین کرد و در اختیار ماهنامهٔ معروف مجلهٔ ادبی نهاد که به مناسبت انتشار جلد‌های دوم و سوم تاریخ جنسیت فوکو، در صدد انتشار ویژه‌نامه‌ای در بارهٔ آثار او بود. این ویژه‌نامه در ماه مه ۱۹۸۴، یعنی کمی پیش از مرگ فوکو (۲۵ ژوئن ۱۹۸۴) انتشار یافت و تفسیر فوکو از متن کانت، که ترجمه‌اش در اینجا می‌آید، نیز با عنوان: «یک درس منشترنشده» در آن چاپ شد. ن. ک. به:

Michel Foucault: «*Un Cours inédit*» in: Magazine littéraire, No 207, Mai 1984.

پانویس‌ها و آنچه در قلاب [] آمده از ما است.

•••

در پایان، درود و سپاس فراوان بر دوست فرهیخته و استادم داریوش آشوری که افزون بر ویرایش و مقابلهٔ این ترجمه‌ها با متن‌های اصلی، امکان چاپ آن‌ها را نیز فراهم آورد؛ با اینهمه بار کژی‌ها و کاستی‌های کار یکسره بر دوش من است.

همایون فولادپور

○○○

روشنگری همانا بدر آمدن انسان است از حالت کودکی‌ای که گناهِش به گردن خود اوست. کودکی^۱ یعنی ناتوانی از به کار گرفتن فهم^۲ خود بدون راهنمایی دیگران و اگر علت این کودکی نه فقدان فهم، که نبود عزم و شجاعت در به کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگران باشد، گناه آن به گردن خود انسان است. شعار روشنگری این است: Sapere aude! جسارت آن را داشته باش که فهم خود را به کارگیری!

این که بخشی بدین بزرگی از انسان‌ها، با آن که دیربست طبیعت آنان را به بلوغ

طبیعی رسانده (naturaliter maiorenes)^۳، باز به دلخواه تا دم مرگ کودک می ماند و دیگران چنین به سادگی خود را سرپرست ایشان می کنند، علتی جز کاهلی و بزدلی ندارد. راستی که کودک بودن چه آسان است! اگر کتابی داشته باشم که جای فهمم را بگیرد و مرشدی که کار وجدانم را انجام دهد و پزشکی که خوراک مناسبی برایم معین کند و...، دیگر لازم نیست خود را به زحمت بیندازم. همین که بتوانم پولی بدهم دیگر نیازی به اندیشیدن ندارم؛ دیگرانی هستند که این کار کسالت بار را به جایم انجام دهند. آنان که از سر خیرخواهی رنج سرپرستی کسان را بر خود هموار کرده اند چنان می کنند که بیشینه انسانها (و از آن میان جنس زن به تمامی) گام زدن در راه بلوغ را که به خودی خود دشوار است سخت خطرناک نیز می انگارند. این سرپرستان نخست رمه رام خود را تهی مغز می کنند و خاطرشان آسوده می شود که این موجودات بی آزار جرأت آن را ندارند که گامی از چراگاهی که در آن زندانی اند فراتر روند، آنگاه به ایشان گوشزد می کنند که تنها رفتن چه خطرناک دارد! البته این خطرناک چندان هم بزرگ نیستند، چرا که انوپایان^۴ با چند بار افتادن سرانجام پا باز می کنند؛ اما چشم انداز چنین حادثه‌ای انسان را می ترساند و چه بسا اندیشه هر آزمون تازه را پس بزند.

ازین رو برای بسیاری کسان دشوار است که به تنهایی از حالت کودکی ای که کمابیش برایشان طبیعی شده است به در آیند. آنان حتی به این حالت دلبستگی دارند و به راستی از به کار بستن فهم خود ناتوانند، چرا که هرگز مجال چنین کاری به ایشان داده نشده است. قاعده‌ها و فرمول‌ها، این ابزارهای مکانیکی استفاده، یا بهتر است بگوئیم سوء استفاده خردمندان^۵ از استعدادهای طبیعی، زنجیری^۶ است که کودکی را همیشگی می کند. و حتی آن که خود را از این زنجیر برهاند نیز باز از سر گودالی کوچک نمی تواند پرید مگر با پای لرزان، چرا که به چنین آزادی رفتاری خو نکرده است چنین است که تنها شمار ناچیزی توانسته‌اند با کار جان^۷ خود را از بند کودکی برهاند و با پای استوار پیش روند.

در عوض این که عامه^۸ ذهن خود را روشن کند شدنی است؛ و آنجا که عامه از آزادی برخوردار باشد، روشنگری کمابیش ناگزیر می شود. چرا که همواره، در میان سرپرستان جا افتاده توده نیز آزاداندیشانی^۹ یافت می شوند که چون خویشتن را از یوغ کودکی رها نیندند، در پیرامونشان روحی می پراکنند که ارزیابی خردمندان^{۱۰} ارزش هر انسان و گرایش ذاتی او به آزاداندیشی را ممکن می کند. با اینهمه این نکته را نیز نباید از یاد برد که ای بسا تحریک برخی از سرپرستان ناتوان از رسیدن به روشنگری موجب شود تا همان توده‌ای که آنان [سرپرستان آزاداندیش] چنین یوغی بر گردش گذاشته‌اند اینک خود ایشان را ناگزیر کند تا در بند کودکی بمانند. آری! خو دادن به پیش داوری سخت زیانبار است، چرا که سرانجام گریبان گیر همان کسانی می شود که خود یا پیشینیانسان آن را دامن زده‌اند. ازین رو، عامه

نمی‌تواند به روشنگری برسد مگر به کندی. انقلاب شاید بتواند به خود کامگی فردی و سرکوبگری سودپرستانه یا خود کامانه پایان دهد، اما هرگز نمی‌تواند شیوه اندیشیدن را چنان که باید اصلاح کند؛ برعکس، به جای پیش‌دواری‌های کهنه رشته‌ای از پیش‌دواری‌های تازه در گردن توده‌های اندیشه باخته می‌افکند.

باری، برای اینگونه روشنگری هیچ چیز چندان ضروری نیست که آزادی، آن هم بی‌زیانترین آزادی‌ها، یعنی آزادی آشکارا به کار بستن خرد^۱ خویش در تمامی زمینه‌ها. اما حالی از هر سو این بانگ به گوشم می‌رسد: «خرد مورزید!»^{۱۰} لشکری می‌گوید: «خرد مورزید! سرگرم مشتقان باشید!» مأمور دریافت مالیات می‌گوید: «خرد مورزید! مالیاتان را [بپردازید!]» کشیش می‌گوید: «خرد مورزید! ایمان داشته باشید!» [تنها یک خداوندگار در جهان هست که می‌گوید: «خرد ورزید، هر چه می‌خواهید و در باره هر چه می‌خواهید، اما فرمانبردار باشید!»]^{۱۱} در همه این موردها آزادی محدود می‌شود. اما کدام محدودیتی جلوی روشنگری را می‌گیرد و کدام نمی‌گیرد بل برای آن سودمند نیز هست؟ پاسخ من این است: هر کس باید همواره در به کار بستن خرد خویش به گونه‌ای عمومی آزاد باشد و تنها این [شیوه به کار گرفتن خرد] است که می‌تواند روشنگری را در میان انسان‌ها به پیش برده؛ اما به کار بستن خصوصی خرد اغلب می‌تواند سخت محدود شود، بی‌آن که [این امر] به پیشرفت روشنگری آسیب چندانی برساند. مقصود من از به کار بستن عمومی خرد استفاده‌ای است که هر کس، در مقام دانشمند^{۱۲}، در برابر توده کتاب‌خوان از خرد خود می‌کند. به کار بستن خصوصی خرد، از دیدگاه من استفاده‌ای است که هر کسی حق دارد در سمیت همدنی یا اداری‌ای که به او وانهاده‌اند، از خرد خود بکند^{۱۳}. اما برای بسیاری از کارها، که به منافع همگانی مربوط می‌شود، سازوکار (مکانیسم) ویژه‌ای ضروری است؛ سازوکاری که به موجب آن برخی از اعضای جامعه موظف باشند فقط کنش‌پذیرانه^{۱۴} رفتار کنند تا حکومت ایشان را بر بنیاد یک هم‌رانی‌ی ساختگی^{۱۵} به سوی غایت‌های همگانی رهنمون شود، یا دست کم ایشان را از نابود کردن این غایت‌ها باز دارد. روشن است که اینجا دیگر جای خرد ورزیدن نیست، بل باید فرمان برد. اما این مهرة ماشین، تا آنجا که خود را هم عضو جامعه می‌شمارد و هم حتی عضو جامعه مدنی جهانی، و نیز در مقام دانشمندی که از راه نوشتار با «عامه» در معنای دقیق کلمه سخن می‌گوید، البته می‌تواند خرد بورزد بی‌آن که در این میان به اموری که به بخشی از وجود او، در مقام عضو کنش‌پذیر، وانهاده‌اند آسیبی برسد. چرا که سخت خطرناک خواهد بود اگر لشگری‌ای که از فرماندهانش فرمانی می‌گیرد، در حال خدمت در اندیشه بهنگامی یا سودمندی آن [فرمان] باشد؛ او باید به فرمان گردن نهد. اما اگر در مقام دانشمند در باره کم‌وکاستی‌های ارتش سخنانی داشته باشد نباید او را بازداشت از این که سخنان خود را با

عامه^{۱۶} در میان نهد تا در باره آن داوری کنند. شهروند نمی‌تواند از پرداخت مالیات‌هایی که برایش مقرر شده سر باز زند؛ و حتی خرده‌گیری گستاخانه او از این مالیات‌ها به هنگام پرداخت می‌تواند آشوبگری (که ای بسا به نافرمانی همگانی بینجامد) شمرده شود و کیفر داده شود. اما همان کس اگر در مقام دانشمند اندیشه‌های خود را، در باره ناروا یا حتی بیدادگرانه بودن چنین مالیات بندی‌ای، به گونه‌ای عمومی عنوان کند، وظیفه شهروندی خود را زیر پا نهاده است. و نیز، هر کشیشی وظیفه دارد برای طلبه‌ها^{۱۷} و مردم حوزه کلیسایی‌اش بر بنیاد اصول مذهب^{۱۸} آن کلیسایی وعظ کند که خود در خدمت آن است؛ چرا که با این شرط به کار گماشته شده است. اما در مقام دانشمند، آزادی تمام و حتی وظیفه دارد که تمامی اندیشه‌های سنجیده و نیک خواهانه خود را در باره نادرستی‌های این اصول و نیز پیشنهادهای خود را برای بهسازی امور دین و کلیسا با همگان در میان نهد. و ازین بابت کمترین سرزنشی بر وجدان او روا نیست؛ چون در زمینه آنچه به حکم سمتش، یعنی در مقام نماینده کلیسا، می‌گوید، دستش بسته است و نمی‌تواند در آن باره بر بنیاد اندیشه‌های خود آموزش دهد، بل وظیفه دارد که آن را طبق دستور و به نام کس دیگری بیاموزاند. او می‌گوید: کلیسای ما چنین و چنان می‌آموزاند و دلیل‌هایش هم این‌هاست. سپس برای مردم حوزه کلیسایی‌اش تمامی امتیازهای عملی احکامی را برمی‌شمارد که ای بسا خود با اعتقاد کامل نپذیرد؛ با اینهمه می‌تواند آموزش آن‌ها را به گردن بگیرد، چرا که محال نیست که در آن‌ها حقیقتی نهفته باشد و به هر صورت در آن‌ها کمترین چیزی یافت نمی‌شود که با باطن دین متناقض باشد. چه، اگر [کشیش] گمان وجود چنین تناقضی را می‌برد، دیگر نمی‌توانست کار خود را از روی وجدان انجام دهد و باید از آن چشم می‌پوشید. بنابراین، استفاده‌ای که کشیش محل در جمع مؤمنان حوزه‌اش از خرده خود می‌کند جز یک استفاده خصوصی نیست، چه این گردهمائی، هر قدر هم که بزرگ باشد، باز یک گردهمائی خانوادگی به شمار می‌آید؛ به این اعتبار، او در مقام کشیش آزاد نیست و نباید هم باشد، چرا که وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که دیگری بر عهده او نهاده است. در عوض، در مقام دانشمندی که از راه نوشتار به عامه در معنای دقیق کلمه، یعنی به جهان روی می‌کند (به بیان دیگر) در مقام کشیش [اما] در به کار بستن عمومی خردش) از آزادی نامحدودی بهره‌مند است تا از خرد خویش سود جوید و به نام خود سخن گوید^{۱۹} چرا که، گفتن این که سرپرستان مردم (در امور معنوی) باید خود نیز کودک باشند، دعوی نابخردانه‌ایست که به ابدی شدن نابخردی‌ها می‌انجامد.

اما آیا یک جمعیت روحانی، برای نمونه یک مجمع کلیسایی یا (آنچنان که هلندی‌ها می‌گویند) یک «طبقه» می‌تواند تک‌تک اعضایش را به قید سوگند به محترم شمردن یک اصل ثابت پای‌بند کند تا به این ترتیب هر یک از اعضا و، به میانجی آنان، مردم را در

قیمت ۲۰ همیشگی خود نگاه دارد و حتی این قیمت را ابدی کند؟ من می گویم که چنین کاری محال است. قراردادی که بسته شود تا برای همیشه نوع بشر را از هر روشنائی تازه محروم کند، صاف و ساده باطل است، حتی اگر از سوی برترین قدرت [سیاسی] یا نهادهای قانونگذاری یا در رسمی ترین پیمان های صلح تصویب شده باشد. هیچ دوره ای نمی تواند اتحادی به راه بیندازد و سوگند یاد کند که دوران آینده را در موقعیتی بگذارد که برایش ناممکن باشد تا دامنه شناخت هایش (و به ویژه شناخت هائی بدین اهمیت) را بگسترده، آن ها را از نادرستی ها بپیراید و، در یک کلام، در راه روشنگری پیش رود. این کار جنایتی خواهد بود بر ضد طبیعت انسان، که غرض وجودی^{۲۱} اش درست در همین پیشرفت است. بنابراین آیندگان یکسره حق دارند که چنین تصمیمی را نامشروع و گناه بشمارند و رد کنند. سنجه^{۲۲} هر آنچه که بتواند برای مردمی به صورت قانون مقرر شود این پرسش است که آیا این مردم خود می توانند چنین قانونی برای خود وضع کنند؟ البته چنین چیزی می تواند برای دورانی معین و کوتاه - گویی در انتظار قانونی بهتر - و به منظور بر پا داشتن نظم ویژه ای شدنی باشد. در این دوران به هر شهروند، و به ویژه به هر کشیش آزادی داده می شود تا در مقام دانشمند نظر خود را در باره کاستی های نهاد کنونی به گونه ای عمومی، یعنی از راه نوشتار باز گوید؛ اما نظم مستقر همچنان محترم شمرده می شود، تا روزی که شناخت^{۲۳} ماهیت این چیزها چندان پیش رفته و تأیید شده باشد که بتوان با منظم کردن (اگر نه همه اندیشه ها)، [دست کم] تمامی اندیشه هائی که در آن [شناخت] دخیل بوده اند، طرحی به پیشگاه شهریار عرضه داشت تا آن کشیش نشین هائی را در پناه بگیرد که بر بنیاد تصویری که خود از شناخت بهتر دارند، توافق کرده اند تا در نهاد دینی دگر گونی هائی راه دهند، بدون آن که برای کشیش نشین های خواهان پای بندی به سنت دشواری ای بیافرینند. اما آنچه از بنیاد ممنوع است همانا توافق بر سر یک اساسنامه دینی^{۲۴} پایدار است که هیچ کس، گیرم فقط برای دوره ای برابر با عمر یک انسان، نتواند آشکارا در آن تردیدی راه دهد، و از این راه [یعنی از راه این توافق] ناپود کردن یک دوران از پیشرفت بشریت به سوی بهبود با سترون و در نتیجه زیاتمند کردن آن [دوران] برای آیندگان. فرد می تواند برای شخص خود، و تازه آن هم فقط برای مدتی، روشنگری آنچه را که باید بداند به عقب بیندازد؛ اما یکسره چشم پوشیدن از آن، حتی اگر فقط برای خودش باشد، تجاوز به حقوق مقدس بشریت و پایمال کردن آنهاست، تا چه رسد به آن که برای آیندگان باشد. اما تصمیمی را که مردم خود نیز اجازه ندارند برای خود بگیرند، شهریار به هیچ روی نمی تواند برای ایشان بگیرد. چرا که مشروعیت او در مقام قانونگذار^{۲۵} درست از این مایه می گیرد که او اراده تمامی مردم را در اراده خود گرد می آورد. و همین که بپاید تا هر بهبود حقیقی یا مفروض، با نظم مدنی هماهنگ باشد، دیگر می تواند فرودستانش را بگذارد تا به

اختیار خود هر آنچه را که برای رستگاری‌شان ضروری می‌شمارند، بکنند؛ چرا که اینهمه کار او نیست؛ بل [کار او] این است که نگذارد تا کسی کسی دیگری را به زور باز دارد از این که برای تعریف این رستگاری و رسیدن به آن تا جایی که می‌تواند بکوشد. و حتی فرّ شاهانه او آسیب می‌بیند اگر در این کار دخالت کند و نوشته‌هائی را که فرودستانش می‌کوشند تا در آن اندیشه‌های خود را روشن کنند زیر نظر دولت خود در آورد، نه تنها هنگامی که این [نظارت] را در پرتو نظر اعلای خود انجام دهد (که، در این صورت این سرزنش را به جان می‌خورد که: «قیصر از نحویون برتر نیست»^{۲۶})، بل نیز، و از آن بیشتر، هنگامی که قدرت عالی خود را چندان خوار دارد که در کشور خویش از استبداد معنوی چند خود کامه بر دیگر فرودستانش پشتیبانی کند.

بنابراین، اگر پرسیده شود که آیا اکنون در دورانی بسر می‌بریم که به روشنائی رسیده است؟ پاسخ این خواهد بود: نه! اما بی‌گمان در یک دوران روشنگری هستیم. با توجه به وضعیت کنونی چیزها، راه سخت درازی مانده است تا آن که انسان‌ها همگی در وضعیتی باشند یا حتی بتوانند در این وضعیت گذاشته شوند که در امور دینی به درستی و با اطمینان و بدون راهنمایی دیگری به خرد خویش روی آورند.

اما نشانه‌های روشنی داریم بر این که اکنون گستره‌ای در اختیار ایشان نهاده شده تا آزادانه ذهن خود را پیروند، و [بر این که] مانع‌های روشنگری همگانی یا خروج انسان‌ها از کودکی خود کرده‌شان اندک اندک کم می‌شود. از این دیدگاه، عصر حاضر عصر روشنگری یا قرن «فردیش» است.

فرمانروائی که برای خود ناشایست نمی‌داند که بگوید این را وظیفه خود می‌شمارد که در امور دینی هیچ فرمانی به مردم ندهد و آنان را در این زمینه از هر جهت آزاد بگذارد، و به این ترتیب از پذیرش عنوان خودبینانه رواداری سر باز می‌زند^{۲۷}، خود به روشنگری رسیده است؛ و درخور آن است که از سوی همروزگاران و آیندگان قدرشناس همچون نخستین کسی بزرگ داشته شود که نوع انسان را، دست کم تا جایی که به حکومت مربوط می‌شود، از کودکی رهانده و هر کسی را آزاد نهاده تا در تمامی امور وجدانی از خرد خویش سود جوید. در دوران او کشیشان ارجمند اجازه دارند که، بدون زیر پا نهادن وظیفه حرفه‌ای خود، و در مقام دانشمند، اندیشه‌ها و داوری‌هایشان را، که اینجا و آنجا با اصول پذیرفته ناهمخوان است، آزادانه و آشکارا با جهانیان در میان نهند؛ و البته آن که هیچ وظیفه حرفه‌ای آزادی‌اش را محدود نمی‌کند، به طریق اولی از چنین اجازه‌ای برخوردار است. این روح آزادی به بیرون نیز راه می‌یابد، حتی به آنجا که با دشواری‌های بیرونی‌ای روبرو می‌شود، دشواری‌هایی که دولتی که وظیفه خود را به درستی در نیافته بر سر راهش می‌آفریند. چرا که چنین دولتی خود را در

برابر نمونه درخشانی می‌یابد که ثابت می‌کند که در یک نظام آزادی، نظم عمومی و یگانگی ملت با کمترین خطری روبرو نیست. انسان‌ها به همت خود اندک اندک از درشت‌خونی بدر می‌آیند، کافی است که برای نگاه داشتن آنان در این حالت کوشش نشود.

من وجه بنیادی روشنگری یعنی اِ بدر آمدن انسان‌ها از کودکی خود کرده‌شان را بیش از همه در امور دینی دانستم؛ چرا که، در زمینه هنرها و علوم، فرمانروایان ما هیچ نفعی ندارند که نقش قیم فرودستانشان را بازی کنند؛ و نیز از آن رو که این کودکی نه تنها زیانبارترین که خوارکننده‌ترین کودکی‌ها نیز هست. اما اندیشه کشورداری^{۲۸} که [روشنگری] نخست را گسترش دهد ازین فراتر می‌رود و [فرمانروا] باز می‌شناسد که اگر به فرودستانش اجازه دهد تا به گونه‌ای عمومی خرد خویش را به کار بندند و اندیشه‌های خود را در باره شیوه بهتر نگارش متن‌های قانونی آشکارا با همگان در میان نهند، در زمینه قانونگذاری نیز خطری در میان نخواهد بود حتی اگر [این اندیشه‌ها] با بازسنجی بی‌پرده قانون‌هایی که از آن پیش تصویب شده همراه باشد. در این زمینه نمونه برجسته‌ای داریم که نشان می‌دهد هیچ شهریاری بر آن کس که ستوده ماست پیشی نگرفته است.

اما تنها آن کسی که خود به روشنائی رسیده و از تاریکی نمی‌ترسد و در عین حال برای حفظ نظم عمومی، ارتشی گوش به فرمانی در اختیار دارد می‌تواند جرأت گفتن سخنی را به خود دهد که یک حکومت آزاد^{۲۹} نمی‌تواند: «هر چه می‌خواهید و در باره هر چه می‌خواهید خرد ورزید؛ اما فرمانبردار باشید!» و بدین گونه، در اینجا در امور انسانی چرخشی شکفت و ناگهانی رخ می‌نماید. وانگهی، چون این امور را در کل در نظر آوریم، کمابیش همه چیز در آن متناقض به چشم می‌آید. درجه بیشتری از آزادی مدنی برای آزادی روح مردم سودمند می‌نماید و در عین حال رویاروی آن [روح] موانعی گذرناپذیر برمی‌آورد؛ برعکس، درجه کمتری از آن ابرای روح [فضائی را فراهم می‌آورد تا در آن با همه توان خود بشکند. و چون به این ترتیب، طبیعت برای نازدانه‌اش، یعنی برای کشش و گرایش به اندیشه آزاد پوسته سخنی فراهم آورد، این یک نیز اندک اندک هم بر ذهنیت مردم اثر می‌نهد (و به این ترتیب کم کم بر قابلیت مردم برای عمل آزادانه می‌افزاید) و هم، سرانجام، بر اصول حکومت؛ [حکومتی] که [در این صورت] به سود خود نیز می‌بیند که با انسان، که دیگر چیزی بیش از یک هاشین به شمار می‌آید، چنان رفتار کند که در خور اوست.*

کونینگزبرگ^{۳۰}، ۳۰ سپتامبر ۱۷۸۴

* امروز در «اخبار هنگی بوشینگ^{۳۱}» سی‌ام سپتامبر [۱۷۸۴] آگهی «ماهانامه برلین» این ماه را دیدم که در آن پاسخ مندلسون^{۳۲} به همین پرسش چاپ شده است. هنوز این شماره به دست من نرسیده، و گر نه

پاسخ خود را نمی‌فرستادم؛ اکنون نیز این پاسخ را منتشر می‌کنم فقط به این نیت که بینم دست اتفاق تا کجا می‌تواند همخوانی اندیشه‌ها را برقرار کند.

1. Unmündigkeit (minorité)

2. Verstand (entendement)

۳. «طبیعتاً بالغ»، یعنی کسانی که طبیعت به بلوغ رسانده و از دیدگاه طبیعت بالغ به شمار می‌آیند. [مترجم فرانسوی]

۴. ترکیب جمله شگفت‌انگیز می‌نماید، چرا که کانت، آنچنان که می‌شد انتظار داشت، استفاده بد را روی روی استفاده خردمندانه نمی‌گذارد. اما، با توجه به این که در اینجا مسئله اطاعت فهم کودک از فرمان‌های سرپرستانش است، این استفاده بد از استعدادهای طبیعی خردمندانه به شمار می‌آید، چرا که خرد فرمان می‌دهد که کودک به فرمان سرپرست خود گردن نهد. [مترجم فرانسوی]

۵. در متن: زنگوله‌ها Fusschelen

۶. Geist. این واژه را گاه به جان برگردانده‌ایم و گاه به روح.

7. Publicum

۸. آزاداندیش را در برابر Selbstdenkende آورده‌ایم که معنای دقیق آن «خوداندیش» است، یعنی کسی که خود می‌اندیشد.

9. Vernunft (Raison)

۱۰. Rasonnirt nicht! معنای دقیق این عبارت «چون و چرا مکنید!» و حتی «حرف زیادی نزنید!» است.

۱۱. مقصود کانت از این «سرور» فریدریش دوم، معروف به فریدریش بزرگ است که از ۱۷۴۰ تا ۱۷۸۶ امپراتور پروس بود.

12. Gelehrter (savant)

۱۲. این تقسیم‌بندی، که در نخستین نظر متناقض می‌نماید، به سادگی فهمیده می‌شود اگر نه از دیدگاه کسی که خرد خود را بکار می‌بندد بل از دیدگاه مخاطبان او در نظر آورده شود. به این معنی که، فردی که، در مقام نویسنده یک اثر تحقیقی، با «تمامی» توده کتاب‌خوان (یعنی با عامه در معنای دقیق کلمه) [public] سخن می‌گوید، در مقام نماینده جامعه و در حال اجرای وظایف خود، با یک توده محدود و می‌شود گفت «خصوصی» سروکار دارد. این نکته را کانت کمی جلوتر با روشنی بیشتری باز می‌گوید. [مترجم فرانسوی] این توضیح به نظر ما بسنده نیست، چون به این پرسش پاسخ نمی‌گوید که وضع آن که به حکم وظیفه با توده نامحدود سروکار دارد چه می‌شود. دولت دانشمندی را، در مقام دانشمند به خدمت می‌گیرد و از او می‌خواهد تا تحقیقی در این یا آن زمینه بنویسد و منتشر کند. به بیان دیگر، او در مقام «نویسنده یک اثر تحقیقی با "تمامی" توده کتاب‌خوان» سخن می‌گوید، اما در اینجا خرد خود را به گونه‌ای عمومی به کار می‌گیرد یا به گونه‌ای خصوصی؟ بنابراین، به گمان ما، باید افزود که برای آن که استفاده از خرد، عمومی به‌شمار آید، باید شخص همچون شخص خصوصی و بدون هرگونه رابطه با نهادهای عمومی، یا به تعبیری از «مقام تماشا»، اندیشه‌های خویش را از راه نوشتار با همگان در میان نهد. روشن است که نکته‌ای که پس پشت این تقسیم‌بندی است، رابطه میان شهروندان و نهادهای نظم مستقر است. در همین نوشته می‌توان هسته اندیشه‌هایی را دید که کانت سال‌ها بعد، در دکترین حقوق (۱۷۹۶) به تفصیل و با روشنی بیشتر بازمی‌گوید.

14. Passiv

۱۵. *eine künstliche Einhelligkeit* هم‌رانی‌ی ساختگی یا فرضی، که سازوکار از آن ناشی می‌شود: موقعیت‌هایی هستند که هر که خود را در آن‌ها بیابد باید به گونه‌ای عمل کند که گوئی خود دارای نظری نیست و فرض بر این است که ارزش‌ها و هدف‌های اتوریته را از آن خود کرده و با او همراهی است، خواه این اتوریته حکومتی باشد و خواه دینی.

۱۶. در اصل: «عامه خود» (*scinem Publicum*)، یعنی تمامی کسانی که می‌توانند مخاطب او به شمار آیند.

17. Katechismusschüler (catéchumène)

۱۸. اصول مذهب را برابر *Symbol* نهاده‌ایم. مترجم فرانسوی هم اشاره می‌کند که در اینجا سمبول را باید در معنای *Credo* فهمید. این واژه لاتین به معنی «اعتقاد دارم» و «باوردارم» است و نخستین کلمه فرمول بلندی است که به اختصار «کردو» می‌خوانند و هر مسیحی باید به زبان بیاورد و کمابیش در حکم شهادتین اسلامی است. «کردو»ی کلیسای کاتولیک چنین آغاز می‌شود: «باور دارم به خدای پدر، همه توان، آفریننده زمین و آسمان، و به عیسی مسیح...».

۱۹. در اینجا در جمله بلندی کانت لغزشی است که مترجم فرانسوی نیز به آن اشاره می‌کند اما برای وفادار ماندن به متن، جمله را با همان لغزش برمی‌گرداند. ما نیز جمله را چنان که در متن آمده برگرداندیم. اما بهتر دانستیم عبارتی را که با بقیه جمله ناهماهنگ است در پرانتز بگذاریم.

20. Obervormundschaft (Tutelle)

۲۱. *ursprüngliche Bestimmung (destination originelle)* برگرداندن این ترکیب به «غرض وجودی» نا دقیق و نازیباست، اما چیز بهتری نیافتیم. «سرنوشت» یا «هدف از آفرینش» نیز رساتر از آن نیست. «گرایش گوهرین» نیز دقیق نیست چرا که گرایش به نوعی با خواست و اراده مربوط است. ترجمه فرانسوی نیز، به گمان ما، چندان که باید رسا نیست و در اینجا واژه *vocation* رساتر از *destination* می‌نماید.

22. Probststein (critère)

23. Einsicht

24. Religionsverfassung (Constitution religieuse)

25. sein gesetzgebendes Ansehen (son autorité législative)

«مرجعیت (اتوریته) قانونگذاری او» به متن نزدیکتر است، اما به گمان ما اندکی گنگ می‌نماید.

26. Caesar non est supra grammaticos.

به لاتین در متن. یعنی: [در زمینه زبان] «قیصر از داندگان دستور زبان برتر نیست.»

۲۷. یعنی از آنجا که رواداری (*Tolcranz*) را وظیفه خود می‌شمارد، دیگر نمی‌پذیرد که او را بدین صفت بستانید. باید توجه داشت که برای کانت رواداری وظیفه است و ناچار نازش به آن نشانه خوددینی است.

28. Staatsoberhaupt

۲۹. *Freistaat* منظور حکومتی است که در قانون اساسی آن اصل سلطنت برافتاده باشد. [مترجم فرانسوی] در ترجمه فرانسوی این واژه به «جمهوری» برگردانده شده است.

30. Königsberg

31. Büsching'schen wöchentlichen Nachrichten

32. Mendelssohn